

معرفی و نقد کتاب:

گفتارهایی درباره زبان و هویت

معرفی

کتاب گفتارهایی درباره زبان و هویت که مجموعه‌ای از مقالات و نیز گفتگوی حضوری در ارتباط با دو موضوع زبان و هویت می‌باشد، گردآوری حسین گودرزی است که توسط انتشارات تمدن ایرانی در سال ۱۳۸۴ و با شمارگان ۲۰۰۰ نسخه و در ۱۸۴ صفحه چاپ و منتشر شده است. گودرزی در این مجموعه تلاش کرده تا با در کنار هم قراردادن مقالاتی با مضامین زبان و هویت و تأثیر آن دو در روابط فردی و اجتماعی از یکسو و نیز تحلیل و تبیین جایگاه هر یک از سوی دیگر، به نقش زبان در هویت‌بخشی قومی و ملی و تأثیر مضاعف آن در سامان‌دهی فرهنگی ملل و همچنین کارکرد آن در مقابله با فرهنگ مهاجم اشاره نماید.

محتوای کتاب

در بررسی این مجموعه سعی شده تا با تأمل و دقت کافی در فصول هفت‌گانه آن بتوان به مفاهیم آن به صورت گذرا و مختصر اشاره نمود.

فصل اول که مقاله‌ای با عنوان «زبان و هویت ملی» از دکتر داوود هرمیداس باوند می‌باشد، در واقع بیانگر نگاه کلی و گذرا به جایگاه زبان و تأثیر آن بر هویت ملی است و نیز نقش زبان در بسترسازی و تحقق این هدف که در ادامه، حصول این مقصود را با جوهره، خلاقیت، سیالیت و پویایی زبان و نیز هماهنگی با سایر عناصر فرهنگی مرتبط می‌داند. در عین حال نویسنده بر این باور است که تحقق تمامیت هویت ملی صرفاً به زبان ارتباط ندارد و با ذکر شواهدی از کشورهای در مغرب زمین بر این نکته تأکید می‌ورزد که عناصر فرهنگی دیگر از جمله مذهب نیز در این امر نقش دارند. نویسنده در ادامه به بررسی مبانی پایداری زبان از جمله استانداردبودن، پویایی و توسعه و نیز خاستگاه زبان استاندارد می‌پردازد و در نهایت به علل و عوامل احیا و توسعه زبان فارسی که عمده‌ترین مؤلفه‌های آن از جمله نقش خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و نیز تأثیر ادبیات تاریخی و اشعار حماسی و همچنین جایگاه دیوان‌سالاران در رنسانس ادبی می‌باشد، اشاره دارد.

فصل دوم این مجموعه، مقاله‌ای با عنوان «زبان پارسی و رمز ماندگاری آن» از خانم دکتر فاطمه مدرسی است که به سیر تحول تاریخی زبان فارسی به طور مبسوط می‌پردازد. در ابتدا و به اختصار به زبان فارسی میانه به عنوان زبان گفتاری توده مردم و نیز زبان پهلوی به عنوان زبان اداری در ادامه فارسی باستان اشاره دارد و آنگاه به خیزش دوباره زبان فارسی در دوره اسلامی به ترتیب حکومت‌هایی که یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسیدند، نگاهی محققانه دارد. از دوره سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر که حاکمان آن به جهت انگیزه‌های سیاسی و ذوق و سلیقه شخصی، حامی شعرا و ادبا بودند، گرفته تا عصر غزنویان که با گسترش زبان فارسی به هند با الهام از مکتب الهی توانست تحولات زیادی را به وجود آورد، اشاره می‌نماید و نیز در دوره سلجوقیان که مکاتبات دیوانی و اداری به زبان عربی منسوخ گردید و زبان فارسی، زبان رسمی دربار سلجوقیان شد و گسترش تدریجی زبان فارسی در مشرق ایران، بلاد مرکزی و دیگر نواحی که در این عصر به وقوع پیوست. نویسنده در ادامه به یورش مغول که موجب گسست فرهنگی و سیاسی ایران با کشورهای عربی شده و به عهد تیموریان که در آن ادب و هنر ایرانی گسترش یافت، اشاره می‌نماید. کم‌رنگ شدن زبان فارسی و گسترش زبان ترکی در عصر صفویه و توصیف زبان فارسی پس از آن که مجدداً از رونق بیشتری برخوردار می‌شود، از مواردی است که به آن می‌پردازد.

فصل سوم با عنوان «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و سیر تحولی آنها تا دوره جدید» که مصاحبه مؤلف کتاب با خانم دکتر بدرالزمان قریب عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، به بررسی سیر زبان از دوره باستان تا عصر جدید می‌پردازد و ضمن بیان وجوه تمایز و تشابه زبان‌های هند و ایرانی و هند و اروپایی و تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی دوره باستان به دو خانواده زبانی ایرانی شرقی و ایرانی غربی و انشعاب در خانواده زبان‌های ایرانی غربی به دو بخش شمالی و جنوبی، نکاتی را یادآور می‌شود. در ادامه بحث درباره زبان فارسی دوره نو که مستقیماً از زبان فارسی میانه و باستان منشعب شده، مواردی را بیان نموده است؛ اما تصریح می‌کند که نمی‌توانیم منشأ آن را مستقیماً به متون پهلوی زرتشتی بازگردانیم. در این گفتگو به تفاوت‌های زبان، گویش و لهجه نیز پرداخته شده و گویش را مهمتر از لهجه و زبان را قدیمی‌تر از گویش قلمداد کرده است.

در پایان به رابطه زبان معیار و زبان ملی که زبان فارسی است با زبان‌ها و گویش‌های محلی در ایران اشاره می‌کند و تصریح می‌نماید که ضمن حفظ جایگاه گویش‌ها، داشتن زبان معیار برای برپایی رابطه بین تمام افراد هر مجموعه سیاسی لازم است.

فصل چهارم که مقاله‌ای با عنوان «گفتمان‌های هویتی در ایران معاصر و مسأله زبان» به قلم آقای سیدمحمد رضایی است، ضمن تأکید بر این اصل که حفظ و صیانت از هویت ملی لزوماً به وحدت فرهنگی و زبانی نیاز دارد، تکثرگرایی را در این حوزه مردود می‌شمارد و به تشریح و توصیف گفتمان‌های سه‌گانه از جمله ملیت‌محور، قومیت‌محور و گفتمان هویتی در جمهوری اسلامی پرداخته است. نویسنده گفتمان ملیت‌محور را رویکرد مدرن ملی‌گرایی در دوران معاصر می‌داند که خاستگاه آن اندیشه‌های روشنفکران عصر مشروطه است. این گفتمان متکی بر گمانی از ایرانیت ناب بوده که اسلام را دینی بیگانه با فرهنگ ایرانی می‌پندارد که ارکان آن مبتنی است بر فرهنگ ایران باستان، نژاد آریا، زبان فارسی، حذف و استحاله فرهنگ‌های قومی و محلی، التزام به معیارهای فرهنگ و تمدن غربی و مقابله با اسلام. گفتمان قومیت‌محور نیز که نویسنده منشأ آن را مقارن با تاریخ احزاب چپ در ایران می‌داند، در واقع با تأسیس حزب کمونیست و سپس حزب توده وارد ایران گردید پیروان این جریان فکری معتقدند که تحقق جامعه مدنی در ایران در گرو اعطای حقوق و آزادی فرهنگی به ویژه حقوق اقلیت‌ها و اقوام است. در نهایت در گفتمان هویتی جمهوری اسلامی که شالوده آن مبتنی بر آیین توحیدی است، دو مؤلفه اسلامیت و ایرانیت همه تحولات اجتماعی در ایران را تحت تأثیر قرار داده است. تجلی‌گاه این اندیشه مفاد مندرج در قانون اساسی به ویژه در اصول دوازدهم تا هجدهم آن است که ضمن تأکید بر زبان و خط فارسی به مثابه دارایی مشترک ایرانیان، به برخورداری زبان‌های محلی و قومی از حقوق ویژه نیز اشاره دارد.

فصل پنجم، مقاله‌ای با عنوان «بازتاب کارکرد، هویت‌بخشی زبان فارسی در شعر؛ مطالعه موردی سبک خراسانی و عراقی» اثر آقای منوچهر لک است که پدیده زبان فارسی را به عنوان عامل اصلی ارتباطی و جریان سیال فرهنگی می‌داند و پیوند ناگسستنی هویت ملی با زبان فارسی و نیز کارکردهای زبان از جمله ارتباط، تولید مفاهیم بشری، حدیث نفس، آفرینش ادبی و محمل اندیشه، مواردی را بیان می‌دارد. ضمن آنکه در ارتباط با تعریف سبک و انواع آن به ویژه سبک خراسانی و عراقی، نگاهی گذرا دارد و ویژگی سبک خراسانی را کمبود واژه‌های عربی، وجود بعضی واژه‌های پهلوی و ترجیح تشبیهات حسی بر عقلی، کمبود اصطلاحات علمی و اشعار واقع‌گرا، شاد و پر نشاط، روحیه حماسی و مدح و تغزل می‌داند و شعرای معروف این سبک را نیز معرفی می‌کند. آنگاه سبک عراقی و ویژگی‌های آن از جمله تغییر قالب‌های شعری از قصیده و مثنوی به غزل، تأثیر مضاعف زبان عربی و اسلامی در آن و ظهور

اندیشه‌های عرفانی را بررسی می‌کند. به نظر نویسنده، عراقی در واقع سبکی درون‌گرا و محزون است و وی با معرفی شعرای برتر این سبک، این مرحله را به پایان می‌رساند. لک نهایتاً به صورت جداگانه و به اختصار به معرفی شعرای دو سبک خراسانی و عراقی و نیز معرفی اشعاری از آنان که مفاهیمی همچون پارسی، زبان پارسی و فارسی دری و یا مضامین مرتبط با آن را بیان می‌دارد، می‌پردازد.

فصل ششم مقاله‌ای است با عنوان «روز جهانی زبان مادری، زبان و گویش‌های مادری در ایران» از مؤلف کتاب آقای گودرزی که زبان مادری را زبانی می‌داند که از طریق مادر و گروه اولیه یا خویشاوندی به کودک منتقل می‌شود و بزرگ‌ترین سرمایه فرهنگی و مهمترین عامل حفظ، استمرار و استقلال فرهنگ‌ها و صیانت از هویت است. گودرزی زبان مادری را بخشی از هویت اجتماعی معرفی می‌نماید. در واقع بر اساس پیشنهاد دولت بنگلادش و تصویب سازمان یونسکو، روز بیست‌ویکم فوریه در سراسر جهان به این نام معروف است. وی نگرش جهانیان را به روز جهانی زبان‌های مادری به پنج بخش تقسیم می‌کند. از جمله اهمیت این روز از منظر کشور بنگلادش و موفقیت جهانی که آن را موجب اتحاد ملی خود می‌داند و از طرف دیگر به عنوان اهرمی در دست علاقمندان تنوع فرهنگی جهانی است. در نگاه سوم، این روز پاسخی به تقاضای اقلیت‌های زبانی، فرهنگی و هویت‌های قومی می‌باشد که در معرض یکسان‌سازی قرار دارند و دیدگاه چهارم مربوط به نخبگان قومی است که در کنار هویت‌های ملی بزرگتر، احساس حذف مهمترین عنصر هویتی یعنی زبان قومی را دارند. گروه پنجم نیز دولت‌های ملی هستند که این روز جهانی را حربه‌ای جدید در اختیار قوم‌گرایان می‌دانند و از آن بیمناک می‌باشند. خاستگاه زبان و گویش مادری در ایران صرف نظر از سیر تاریخی و انشعاب و همچنین جغرافیای نفوذ آن، زبان فارسی دری است؛ زیرا بیشترین اثر مکتوب را داراست و محور هویت فرهنگی ایرانیان است. در پایان، این مقاله به آسیب‌شناسی زبان و گویش‌های مادری در ایران می‌پردازد که اهم آن را می‌توان، رشد روزافزون رسانه‌های ارتباطی، صوتی، تصویری و رسانه‌های مجازی انگلیسی زبان در بخش‌های مختلف کشور، انحصار نگارش متون آموزشی و علمی به چند زبان محدود به ویژه زبان انگلیسی، و مهمتر از همه سیاسی کردن مسأله زبان و گویش‌های مادری توسط برخی نخبگان قومی و ناسیونالیست‌های قوم‌گرا، اشاره نمود.

فصل هفتم مقاله‌ای است با عنوان «روشنفکران پسااستعماری: هویت و زبان» از آقای یونس رضایی که به بررسی چگونگی بازسازی هویت زبانی کشورهای تازه

استقلال یافته و تعامل با زبان بیگانه بر جا مانده از سلطه فرهنگی و نیز نگاه و نگرش روشنفکران پسااستعماری که حوزه کارشان پژوهش در عرصه سخن یا همان نقد فرهنگی استعمارگرایی است، می پردازد. گفتمان روشنفکران پسااستعماری را در واقع گفتمان ادبیات اقلیت و سامان‌دهی فرهنگی ملت‌های رهایی یافته از استعمار می‌داند. در این رویکرد، منتقدان پسااستعماری با نوشتن و ارائه نقد استعمارگری و سیاست‌های فرهنگی آنها، بیشتر با زبان خود استعمارگر به مصاف و مقابله با آنها برمی‌خیزند. در واقع ملل فرودست در دو سطح تئوری و متون خلاقه و با استفاده از زبان خود به نبرد استعمارگران می‌روند. آنها در سطح تئوری به ابهامات به وجود آمده از سوی استعمارگران پاسخ می‌دهند و در سطح متون خلاقه با راهیابی به مرزهای استعمارگران خواه ناخواه بر ذهن و اندیشه آنان تأثیرگذار خواهند بود. در نهایت این مقاله به بررسی تأثیر متقابل دو فرهنگ فرادست و فرودست می‌پردازد و بیان می‌دارد که اساساً تهاجم زبان و فرهنگ تا زمانی ادامه دارد که جامعه استعمارشده، فاقد تولید زبانی و فرهنگی است و ناگفته نماند که ملل فرودست نیز با رجوع به فرهنگ و میراث فرهنگی خود به نوعی خودبزرگ‌سازی می‌رسند و در نتیجه به فرهنگ و زبان جهش‌دار دست می‌یابند. در همین ارتباط روشنفکران پسااستعماری معتقدند که در این فرایند زبان نقش عمده‌ای دارد اگرچه استعمارگران سعی در غلبه زبانی خود دارند؛ اما به ناگزیر تحت تأثیر زبان انرژی‌دار کشور استعمار شده قرار می‌گیرند.

نقد شکلی

شکل و ساختار این مجموعه در نگاه کلی، سامان‌دهی مطلوبی دارد؛ زیرا به‌رغم تعدد مقاله‌ها، هر کدام به صورت جداگانه دارای مقدمه، شرح موضوع و نتیجه‌گیری و در نهایت دارای منابع معتبر هستند. ضمن آنکه نوع نگارش و ویرایش آن نیز به خوبی انجام شده است. کثرت منابع در این مجموعه در دو موضوع زبان و هویت، شاید غنی‌ترین منبع را در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد. همچنین نشر این نوشته ساده و بی‌پیرایه است؛ اما در بعضی مواقع به ویژه هنگام ترجمه بعضی از دیدگاه‌ها به نظر می‌رسد که کلام تا حدودی پیچیده شده و درک و فهم آن را دشوار می‌کند. از جمله در صفحه ۱۴ کتاب و در بخش مقدمه به هنگام نقل نظریه هویت این پیچیدگی مشاهده می‌شود و یا در همین بخش شاهد تکرار جمله‌ای هستیم که ضرورتی نداشت. به عنوان مثال در بند ۳ و ۴ این جمله تکرار شده است: «کنش‌گران در یک ساخت اجتماعی همدیگر را نام‌گذاری می‌کنند». این نام‌فهمی را در جمله‌ای دیگر در صفحه ۱۴۷

شاهدیم که به نظر نگارنده مفهوم جمله دقیقاً واضح و روشن نیست، و آن جمله عبارت است از: «زبان مجموعه خصوصیتی است که ساخته گفته‌های گوناگون را مشخص می‌کند» در صفحه ۱۴۸ نیز ترکیب «گرایش‌های خلیفگان خداوندی» سلیس و فصیح نیست. صرف نظر از این موارد به نظر می‌رسد که ترتیب و چینش مقاله‌ها و تقدم و تأخر هر یک متأثر از شأن و مراتب علمی صاحبان مقاله بوده است. نگارنده بر این باور است که اگرچه مقاله «روشنفکران پسااستعماری»، در فصل هفتم درج شده؛ اما از منظر نوگرایی در اندیشه و تحلیل نگاه و نگرش روشنفکران پسااستعماری نسبت به سایر مقاله‌ها تقدم دارد. زیرا مضمون اغلب مقاله‌های پیشین، تکرار دو مقوله زبان و هویت با روایت‌های مختلف است که فاقد نگاه مدرن به زبان و هویت بوده و صرفاً به تاریخ و سیر تدریجی تحول زبان و ارتباط آن با هویت با استناد به شواهد تاریخی و سنتی است. البته وقوف نسبی به تاریخ و تحول زبان از دوره باستان تا دوره میانه و عصر جدید، امری کاملاً پسندیده و مقبول است؛ اما باید اذعان داشت که ترسیم افق آینده زبان و تأثیر آن در تحکیم هویت ملی، بسیار مهمتر از آن چیزی است که در گذشته رایج بوده است؛ زیرا بررسی دقیق و عالمانه تأثیر زبان بر هویت ملت‌ها در آینده، نیاز و ضرورت ملی است. در عین حال عمده مقاله‌های این کتاب، ما را با گذشته پیوند می‌دهد و از آینده‌نگری در حوزه تحولات زبانی به عنوان نیازی اساسی، خبری نیست. نکته دیگر اینکه به دلیل تعدد مقاله‌ها، شاهد نوعی فراز و نشیب محتوایی نیز هستیم که البته در بخش نقد محتوایی بیشتر به آن می‌پردازیم، این فراز و فرود معنایی موجب می‌شود تا این کتاب به‌رغم وحدت در موضوع، از سطح واحد و انسجام فکری برخوردار نباشد. از طرف دیگر، گستردگی و تطویل بعضی از مقاله‌ها نیز باعث گسست فکری شده و در نهایت خواننده نمی‌تواند به برداشت‌های خود نظم منطقی بدهد.

نقد محتوایی

این مجموعه با هدف تبیین، توصیف و تحلیل جایگاه دو مقوله زبان و هویت و تأثیر متقابل هر کدام با اتکا به مقاله‌های متعدد از صاحبان فکر و نظر در این حوزه تدوین و گردآوری شده است و به نظر می‌رسد که در رسیدن به این هدف تا حدودی توفیق داشته و آنچه نوشته‌های به ظاهر پراکنده اما متفق در حوزه مضامین را به هم ربط داده است، ذوق و خلاقیت مؤلف می‌باشد که به جهت آشنایی‌اش با هر دو مقوله زبان و هویت، توانسته است در انتقال این مضامین به طور کلی تأثیرگذار باشد اگرچه عمده مفاهیم این مجموعه در دو مقوله زبان و هویت می‌گنجد، اما در کنار آنها شاهد

مفاهیم جانبی دیگری هستیم که در گسترش و تعمیق مفاهیم زبان و هویت مؤثر است. از جمله نگاه و نگرش صاحبان اندیشه و نیز گستردگی دامنه‌های زبان و هویت و کارکردهای هر یک در حوزه‌های مختلف که حقیقتاً به تحلیل و تبیین نیاز دارد. همانگونه که قبلاً در نقد شکلی اشاره شد، تعدد مقاله و مصاحبه‌ای که در این اثر گردآوری شده، طبعاً دارای فراز و فرود معنایی است؛ به این معنی که خاستگاه فکری و نظری، سرچشمه‌های معرفتی و سطح نظریه‌پردازی آنها نیز با هم متفاوت است و صاحبان مقاله به علت اینکه در حوزه فکر و اندیشه دارای سطح متوازن و برابر نیستند، طبعاً تظاهرات ذهنی و تراوش‌های فکری آنها با هم متفاوت است. آنچه این پستی و بلندی فکری را تا حدودی تحت‌الشعاع قرار داده، دو مقوله زبان و هویت است که مؤلف سعی کرده با توسل به همین نقطه قوت این تفاوت محسوس و آشکار را پوشش دهد و تا حدودی نیز در این امر موفق بوده است.

در عین حال آنچه بیشتر باید به آن در حوزه نقد محتوایی پرداخت، نوگرایی در عرصه اندیشه‌های مدرن است. مفاهیمی چون زبان و هویت اگرچه درخور تأمل‌اند و نقش آنها را در سامان‌دهی فکری و فرهنگی جامعه نمی‌توان کتمان کرد؛ اما صرف توسل و توجه به سرنوشت تاریخی زبان و تأثیر آن در هویت قومی و ملی با اتکا به آثار تاریخی و فرهنگی گذشته، نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای پنهان و آشکار آینده باشد. نگاه امروز به زبان و هویت باید فراتر از آن چیزی باشد که در این کتاب به آن توجه شده است. شک نیست که امروز زبان به عنوان ابزار بی‌بدیل فرهنگی باید افق‌های دورتر و روشن‌تری را برای خود ترسیم نماید تا بتواند ضمن حفظ اصالت‌های ذاتی خود، از تهاجم و سیطره زبان بیگانه مصون بماند به نقش و تأثیر خود در همه زوایای فردی و اجتماعی ملت‌ها بیفزاید. اگر بپذیریم که زبان محمل و مرکب فرهنگ‌های بشری در آینده خواهد بود، بنابراین با دقت در تحولات اجتماعی و فرهنگی باید در اندیشه تحول بنیادین در حوزه زبانی برای آینده باشیم تا گرفتار انفعال نشویم. زمانی زبان تأثیر خود را بر هویت ملی نشان خواهد داد که بتواند استعداد‌های ذاتی خود را بشناسد و شکوفا نماید و زبان فارسی دارای این توانش و زایش ذاتی است. در چنین صورتی است که زبان، مقوله‌های هویتی خاستگاه خویش را تحول و اصالت می‌بخشد؛ اما اغلب این مقاله‌ها فاقد این رویکرد تحول‌گرایانه و آینده‌نگر هستند. در نگاه دیگر اگر عمیق‌تر در مقاله‌های مندرج و مفاد آنها تأمل کنیم، به نظر می‌رسد اگرچه در این مقاله‌ها به هر دو مفهوم پرداخته شده؛ اما جلوه مفهوم زبان گسترده‌تر از مفهوم هویت است و شاید تقدم زبان بر هویت در عنوان این کتاب هم بر این امر دلالت داشته باشد.

نقد روشی

روش به کار گرفته شده در این مقاله‌ها عمدتاً توصیفی و تحلیلی است جز در فصل سوم که به صورت گفتگو و پرسش و پاسخ است. در واقع این مجموعه، ترکیبی از مقاله و گفتگو است؛ لذا آنچه در اغلب این نوشته‌ها به چشم می‌خورد، آن است که نویسنده سعی کرده با توسل به توصیف و تحلیل، به جایگاه زبان و هویت در فرهنگ‌های بشری به ویژه در حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی بپردازد و آن دو را دو جزء جدایی‌ناپذیر معرفی نماید؛ چرا که زیرساخت‌های جوامع بشری در عرصه روابط فردی و اجتماعی را شکل می‌دهند. شاید بهترین روش برای تبیین جایگاه زبان و هویت در عرصه فکر و نظریه تعمیق و ماندگاری آن در اندیشه‌های بشری روش تحلیلی، با پشتوانه‌های پویا و پایدار و شواهد معتبر باشد؛ اما نوع به کارگیری دو روش توصیفی و تحلیلی هر یک از مقاله‌ها متفاوت است. به عنوان مثال در مقاله‌های مندرج در فصول اول، دوم، چهارم و هفتم بیشتر با روش تحلیلی مواجه هستیم که حتی در بین آنها نیز فصل هفتم، روش تحلیلی عالمانه‌تر دارد که در سایر فصل‌ها کمتر به چشم می‌خورد.

در فصول پنجم و ششم نیز عمدتاً به روش توصیفی برمی‌خوریم که به نظر می‌رسد در چنین مقاله‌هایی لزوماً روش تحلیلی بهتر و برتر است چون حرکت فکری محقق از سطح به عمق می‌باشد. به عبارت دیگر ژرفای مفاهیم و چهره پنهان مضامین بازنمایی می‌شود؛ اما در روش توصیفی حرکت از سطح به سطح است که صرفاً به امور ظاهری می‌پردازد و باعث عمق‌گرایی و ژرف‌اندیشی در حوزه فکر و نظر نمی‌گردد. از آنجایی که مؤلف در این کتاب در واقع نقش تدوین‌گر را به عهده دارد، طبعاً در روش تهیه و تدوین مقالات نمی‌توان بر او ایراد گرفت؛ اما در فصل سوم که مبتنی بر روش مصاحبه می‌باشد، به نظر می‌رسد که در بسیاری از مواقع تحلیل بر توصیف تقدم دارد و نگاه و نگرش پرسش‌گر و پرسش‌شونده هر دو از منظر تحلیلی در خور بررسی است. البته در بعضی مواقع از آفت توصیف نیز مصون نمانده است مثلاً در صفحه ۸۶ کتاب وقتی سؤال می‌شود که خط پهلوی و مانوی چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ پاسخ داده می‌شود که متون مانوی و متون زرتشتی یک زبان دارند، ولی خط آنها متفاوت است. بنابراین به علت و ریشه تفاوت این دو خط اشاره نشده است. در واقع در این بخش نیز گاهی شاهد رویکرد توصیفی هستیم در حالی که مقالات علمی لزوماً باید برخاسته از رویکرد تحلیلی و علم‌گرایانه باشند.

حسین منصوریان سرخگر به

E_mail: ho_Mansoorian@yahoo.com

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر